

# گستره

عمق یا وسعت؟

www.Ketab.ir

دیوید اپستین

ترجمه مهدی بغدادی

اپستین، دیوید.	سروشناسه
گستره / دیوید اپستین. ترجمه مهدی بغدادی.	عنوان و نام پدیدآور
. ۱۳۹۹، تهران، نوین توسعه، ۳۲۸ صفحه	مشخصات نشر
۹۷۸-۶۲۲-۶۸۴۰-۴۴-۶	مشخصات ظاهری
فیبا	شابک
عنوان اصلی: Range, 2019	فهرست میسی
شغل، تخصص، استعداد	یادداشت
QP ۴۲۵	موضوع
۶۱۲ / ۸۲۱	ردیبندی کنگره
۷۲۳۷۲۳۸	ردیبندی دیوینی
	شماره کتابشناسی ملی

تمامی حقوق این اثر، از جمله حق انتشار، یا بخشی از آن، برای ناشر محفوظ است.

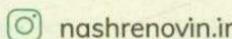


گستره	:	عنوان
دیوید اپستین	:	مؤلف
مهدی بغدادی	:	مترجم
مریم قیاسوند	:	ویراستار
فاطمه یزدانی	:	نمونه‌خوان
صبا کریمی	:	صفحه‌آرا
۱۴۰۳، ششم، ۵۰۰ نسخه	:	زمان و نوبت چاپ
۵۵۰ نسخه	:	تراتکن تاکنون
نشر نوین توسعه	:	ناشر
۹۷۸-۶۲۲-۶۸۴۰-۴۴-۶	:	شابک
۳۳۰,۰۰۰ تومان	:	قیمت

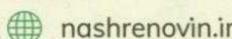
## تعهد ما با پایداری محیط‌زیست

کاغذ بالکی، کاغذی سبک، خوش‌رنگ: بسته محیط است که در کشورهای باران‌خیزی همچون سوئد و هنلانت تواند می‌شود و مخصوصاً چاپ‌منداد است.

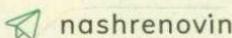
ما نیز کتاب‌های نشر نوین را روی این کاغذها چاپ می‌کنیم تا علاوه بر ساختن تجربه خوب مطالعه برای خوانندگانمان، با هم گامی در جهت حفظ محیط‌زیست نیز برداریم.



nashrenovin.ir



nashrenovin.ir



nashrenovin

## فهرست

- مقدمه. راجر در برابر تایگر ۷
- فصل ۱. مکتب شروع زودهنگام ۲۳
- فصل ۲. جهان بدسرشت چگونه به وجود آمد؟ ۴۷
- فصل ۳. وقتی کمتر بیشتر است ۶۷
- فصل ۴. آموختن، سریع و آهسته ۹۵
- فصل ۵. تفکر بدون تجربه ۱۱۷
- فصل ۶. شکل سرسختی بیش از حد ۱۴۱
- فصل ۷. دوستی با خودهای احتمالی تان ۱۶۹
- آنچه ... مزیت بیگانه ۱۹۳
- فصل ۹. تفکر جانی همراه با نتاری پژمرده ۲۱۵
- فصل ۱۰. فریب خورده تخصص ۲۴۱
- فصل ۱۱. بیاموزید ابزارهای آشناخ خود را کنار بگذارید ۲۵۹
- فصل ۱۲. تازه کارهای خودخواسته ۲۹۷
- نتیجه گیری. گستره تان را گستردۀ تر کنید! ۳۱۷
- پی‌نوشت‌ها ۳۲۳

## مقدمه

# راجر در برابر تایگر

اجازه دهید بحثه ای را با چند داستان از دنیای ورزش آغاز کنیم. احتمالاً اولین داستان را شنیده‌ای :

پدر می‌دانست که پسر دیگر با بچه‌های دیگر فرق دارد. او در شش ماهگی قادر بود روی گف دست پدرش، در حالی که در خانه راه می‌رفت، تعادلش را حفظ کند. در هفت ماهگی پدرش چوب گلفی به او داد که خود را سرگرم کند و او آن را در روروک کوچکش گذاشته بود و همه‌جا همراه خود می‌برد. دردهماهگی از صندلی کودکانه مخصوصش پایین جست، غلتان خود را به حباب لافی رساند که در اندازه‌ای کوچک ساخته شده بود و حرکاتی را تقلید کرد که قبل از زمان تماشا کرده بود. چون پدر هنوز نمی‌توانست با پرسش صحبت کند، نقاشی‌هایی را نشید تا این گونه به او نشان دهد چطور باید دستاش را روی چوب گلف بگذارد. او بعد از این ساعت: «بسیار دشوار است به کودکی کم‌سن‌وسال بگویید چطور باید کاری را انجام دهد.»

پسرک در دوسالگی، یعنی سنی که مراکز پیشگیری و کنترل بیماری‌ها توانایی‌هایی همچون ضربه زدن به توپ و ایستادن روی نوک انگشتان را مناسب آن می‌دانند، در مقابل دوربین تلویزیون ملی ظاهر شد و با استفاده از چوب گلفی که ارتفاع آن به شانه‌هایش می‌رسید ضربه‌ای به توپ زد که تحسین باب هوپ<sup>۱</sup> را برانگیخت. در همان سال او در نخستین رقابت زندگی‌اش حضور یافت و برنده رده سنی زیر ۱۰ سال شد.

دیگر زمانی برای هدر دادن وجود نداشت؛ او در سه سالگی در حال یادگیری روش بازی کردن در زمین ماسه‌ای گلف بود و پدرش نیز برای سرنوشت او نقشه می‌کشید. پدر می‌دانست که پسرش برای این کار انتخاب شده است و وظیفه دارد که او را راهنمایی کند. اگر شما هم با چنین اطمینانی به مسیر پیش رو نگاه می‌کردید، شاید به این فکر می‌افتدید که پسر سه‌ساله خودتان را برای رویارویی با فضای رسانه‌ای غیرقابل اجتناب و سیری ناپذیر آینده آماده کنید. او در نقش گزارشگر ظاهر می‌شد، پسرش را آزمایش می‌کرد و به او می‌آموخت که چگونه پاسخ‌های مختصر بدهد و دقیقاً به سوالی پاسخ دهد که از او پرسیده می‌شود. در آن سال، پسرچه در رقابتی دوره‌ای که در <sup>۹</sup> الیفنیا برگزار شد، چهل و هشت ضربه زد و موفق شد با یازده ضربه بالاتر از پار، <sup>۹</sup> مرتبه توب را در حفره قرار دهد.

وقتی چهارسال، شد پدرش می‌توانست او را ساعت <sup>۹</sup> صبح در زمین گلف رها کند و هشت ساعت بعد، دامنه پول‌هایی که از شرط‌بندی با احمق‌های شکاک برده بود به خانه بازگرداند.

در هشت سالگی، برای نخستین بار پیداش <sup>۱۰</sup> شکست داد، اما پدر ناراحت نشد؛ زیرا به خوبی می‌دانست که پسرش بسیار با این معداد است و باید با تمامی توان به او کمک کند. او قبل از زشکاری برجسته بود و فرست <sup>۱۱</sup> نام زرگی در مقابلش قرار داشت؛ در دوره دانشگاه بیسیال بازی می‌کرد و تنها بازیکن <sup>۱۲</sup> یا بهتر است حاضر در کل بازی‌ها بود؛ یکی از متخصصان جامعه‌شناسی بود که به عنوان <sup>۱۳</sup> مدیر ارسبارازان ویژه ارتش در جنگ ویتنام شرکت کرده و بعدها به افسران نسل بعد دوره‌ای <sup>۱۴</sup> اسک روانی را آموزش داده بود. به همین دلیل، با نظم و انضباط آشنایی کامل داشت و مردم را به خوبی درک می‌کرد. او می‌دانست برای سه فرزندی که از ازدواج قبلی نصیبیش شده بود همه تلاشش را نکرده است، اما اکنون به او فرصتی دوباره داده شده بود که برای فرزند چهارم‌ش سنگ‌تمام بگذارد. این کار می‌باشد طبق برنامه انجام می‌شد.

پسر قبل از اینکه به استنفورد <sup>۱۵</sup> برود، به شهرت رسیده و پدرش خیلی زود به قدر و اهمیت او پی برد بود. پسر او می‌توانست از نلسون ماندلا، گاندی و بودا نیز تأثیرگذارتر شود. پدر مصراوه می‌گفت: «او از همه آنان هواداران بیشتری دارد. او پل

۱. Par: در اصطلاح گلف به حد ضربه‌ها گفته می‌شود. مترجم

میان شرق و غرب است. برای او هیچ مرزی وجود ندارد، چون راهنمای خوبی دارد.  
من هنوز دقیقاً نمی‌دانم چه اتفاقی می‌افتد، اما او انتخاب شده است.»

\*\*\*

احتمالاً داستان دوم را هم شنیده‌اید، اما ممکن است در ابتدا آن را به یاد نیاورید.

مادرش مربی بود، اما هرگز او را آموزش نداد. وقتی راه رفتن را یاد گرفت، می‌توانست با مادرش توب‌بازی کند. زمانی که پسریچه بود، یکشنبه‌ها با پدرش اسکواش بازی می‌کرد. ورزش‌های اسکی، کشتی، شنا و اسکیت را به صورت تفریحی انجام می‌داد. و خانه همسایه‌شان، بسکتبال، هنبال، تنیس، پینگ‌پنگ، بدمنیتون و در مدرسه، هوو-بل بازی می‌کرد. بعدها توانست در طیف وسیعی از ورزش‌هایی موفق شود که برای پیروزی نداشت. و هماهنگی میان دست و چشمش انجام می‌داد.

او دریافت که رشتۀ درش اهمیت چندانی ندارد، البته به شرطی که آن رشته مرتبط با توب باشد. خودش سوگفت: «همیشه وقتی می‌دیدم توپی در کار است، بسیار علاقه‌مند می‌شدم که بازی کن، اما کوکی بود که به بازی کردن علاقه‌بسیاری داشت، اما والدینش اشتیاق چندانی ساخته بودند. مادرش بعدها گفت: «ما برای او هیچ برنامه‌ای نداشتمیم». مادر و پدر فرزندشان را، آزمودن طیف وسیعی از ورزش‌ها تشویق می‌کردند. در واقع این کار ضروری بود. سوگفت مادرش: «اگر او برای مدتی طولانی بی‌تحرک می‌ماند، تحمل ناپذیر می‌شد.»

با اینکه مادرش مربی تنیس بود، تصمیم گرفت با او تربیت نکند. او می‌گفت: «پسرم فقط من را ناراحت می‌کرد. او همه ضریبهای عجیب و غریب را امتحان می‌کرد و هرگز به توب ضریبهای عادی نمی‌زد. دیدن چنین صحنه‌ای برای یک مادر خوشاید نیست.» یکی از نویسنده‌گان اسپورتس ایلستریتد<sup>۱</sup> شاهد بود که پدر و مادر به جای تشویق کردن، تنها او را بازمی‌داشتند. با نزدیک شدن به دوره نوجوانی، پسریچه بیش از پیش جذب ورزش تنیس می‌شد و اگر هم پدر و مادرش در این باره واکنشی نشان داده باشند، احتمالاً فقط از او خواسته‌اند که این قدر تنیس را جدی نگیرد. در هنگام مسابقات او، مادرش معمولاً مشغول گپ زدن با دوستانش بود و پدرش تنها یک